

آینه عبرت

(۳)

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ
در سرگذشت آنها درس عبرتی برای
صاحبان اندیشه بود

در شماره گذشته درباره بخش اول دعوت نوح نبی،
در حد دعوت و انذار، و عکس العمل مخالفان آن حضرت که
عبارت از بهانه‌های سه‌گانه بود، تقدیم خوانندگان گردید
و اینک بخش دوم آن:

حضرت نوح پس از سالیان متمادی دعوت و انذار و مواجه شدن با ایرادهای
سه‌گانه مخالفان و عدم پذیرش ایمان، شیوه تبلیغ و دعوت خود را عوض می‌کند و این
بار تکلیف آنان را کم، و بار سنگینی از دوش آنها بر می‌دارد و می‌فرماید:
«ای قوم! من در برابر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها با
«الله» است، و من آنها را که ایمان آورده‌اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم چرا
که پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (و در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود)
ولی شما را قوم جاهلی می‌بینم»^(۱).

۱. هود: ۲۹. «و یا قوم لا أسئلكم عليه مالاً إن اجری الآ علی الله و ما أنا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقؤ ربهم
ولکنی اریکم قوماً تجهلون».

از آنجائی که انبیای الهی به هیچ وجه و در هیچ زمانی برای هدایت و ارشاد مردم از کسی مزد نگرفته اند و مخالفان آنان همیشه به فکر مادیات بوده و به هرکاری رنگ مادی می دهند، لذا حضرت نوح در برابر امر رسالت که نمی شود بهای مادی به آن داد، می فرماید: این کار همانند کارهای دنیوی شما نیست که نگران مزد آن باشید و بترسید که چگونه مزد آن را می پردازید،

ای قوم! من در برابر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی طلبم، اجر من تنها با «الله» است، و من آنها را که ایمان آورده اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی کنم چرا که پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (و در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود) ولی شما را قوم جاهلی می بینم

بلکه اجر رسالت را غیر از خدا هیچ کس نمی تواند بدهد لذا از این لحاظ، هم خیالشان را راحت می کند که به خاطر ایمان آوردن به خدا هیچ مالی از آنان گرفته نخواهد شد و هم به دفاع از ایمان آوردگان بر می خیزد و ضمن بیان برتری افراد با ایمان نسبت به کافران، می فرماید: در پیشگاه الهی ارزش و فضیلت به مال و منال نیست که شما به خاطر فقر و نداری، آنان را افراد پست بدانید، بلکه در پیشگاه خدا فضیلت و ارزش، به ایمان است و جائی که من مزد نمی خواهم، برای من فقیر و ثروتمند فرقی ندارد، پس اگر من آنها را طرد نمایم، اولاً: به افرادی همچون شما نمی شود دل بست چرا که شما هنوز نه به خدا اعتقاد دارید و نه به نبوت من، و اگر هم کسی بخواهد مرا یاری دهد، کسانی هستند که مرا قبول دارند. و به اصطلاح، کدام عاقلی نقد را فدای نسیه می کند؟ و ثانیاً: اگر آنها را طرد کنم روز قیامت، آنها بر علیه من اقامه دعوا می کنند و مورد مجازات خدا قرار می گیرم.

همچنین آن حضرت در مقابل کسانی که احتمالاً یا واقعاً انتظار داشتند که در صورت ایمان آوردن، آن حضرت از خزائن الهی به آنها ببخشد و یا آینده مادی آنها را

پیشگویی و منفعت آنان را تأمین و ضررشان را جبران کند، می فرماید: من به شما نمی گویم خزینه های الهی در دست من است و نمی گویم بدون تعلیم خدا غیب می دانم و نمی گویم کسانی که در نظر شما خوار و زبون هستند، خدا به آنان اجر و مزد نخواهد داد، بلکه خداوند از دل همه بندگان آگاه است، بلکه من مأمورم شما را به راه راست هدایت نمایم و دستور خدا را که به وسیله وحی به من می رسد، ابلاغ و اجرا نمایم که این هم باعث خوشبختی در دنیا و سعادت شما در آن سرا خواهد بود یعنی دعوت من به نفع شماست نه خود من. اما شما مردمی جاهل هستید و در جهل خود اصرار می ورزید و من از آن می ترسم که عذاب خدا بر شما نازل شود. چنانکه می فرماید:

«ای قوم! چه کسی مرا در برابر (مجازات خدا) یاری می دهد اگر آنها را طرد نمایم! آیا اندیشه نمی کنید».

«من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم غیب می دانم و نمی گویم فرشته ام و (نیز) نمی گویم آنها که در نظر شما خوار می آیند، خداوند خیری به آنها نخواهد داد، خدا از دل آنها آگاهتر است (من اگر با اینحال آنها را برانم) در این صورت از ستمکاران خواهم بود»^(۱).

نکته:

در ذیل آیه شریفه نکته ای که قابل توجه است، این است که می فرماید: «اللّه أعلم بما فی أنفسهم»: «خدا از دل آنها آگاهتر است». شاید اشاره به این است که مخالفان حضرت نوح می گفتند آنان که به تو ایمان آورده اند، تظاهر به ایمان می کنند و از ته دل ایمان نیاورده اند و لذا آن حضرت می فرماید: اگر تظاهر به دینداری هم بکنند، من نمی توانم آنان را از خود برانم چرا که من موظف نیستم از باطن آنها تحقیق کنم، بلکه از

۱. هود: آیه های ۳۰ و ۳۱. «و یا قوم من یبصرنی من اللّٰه ان طردتهم افلا تذکرون». «و لا اقول لکم عندی خزائن اللّٰه و لا اعلم الغیب و لا اقول انی ملک و لا اقول للذین تزدری علیکم لن یؤتیهم اللّٰه خیراً اللّٰه اعلم بما فی أنفسهم انی اذاً لمن الظالمین».

باطن همه انسانها فقط خدا آگاه است. ضمناً باید بدانیم که در مکتب همه انبیای الهی بنا بر اعتماد و اطمینان بوده و هست چنانکه در اسلام هم اگر کسی شهادتین را بگوید، مسلمان شناخته می‌شود و با او به حکم مسلمانی رفتار می‌شود یعنی جان و مال و ناموس او محترم است و نمی‌شود در زندگی خصوصی مردم دخالت کرد. مگر اینکه توطئه یا خیانت کسی به دین و کشور و جامعه محرز شود.

دوّمین عکس‌العمل مخالفان

در میان ما هم معمول است که گاهی بر سر مسأله‌ای، شخصی با دیگری اختلاف پیدا می‌کند و بین آن دو سخنهائی رد و بدل می‌شود و طرف مقابل از روی لجاجت می‌گوید: برو هرکاری دلت خواست انجام بده یعنی نه حرفهای شما را قبول دارم و نه از تهدیدات شما می‌ترسم (به حق یا ناحق). در جریان دعوت حضرت نوح هم قوم آن حضرت در نهایت تعصّب و لجاجت و نادانی در برابر آنهمه محبت و لطف حضرت نوح که مدت طولانی آنان را دعوت به حق می‌کرد و آنان نمی‌پذیرفتند، باز هم برای آنان طلب آمرزش می‌کرد چنانکه می‌فرماید:

(نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم. اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!»

سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم!»^(۱)

۱. آیات ۵ الی ۱۰. «قال ربی ائی دعوت قومى لیلاً و نهاراً. فلم یزدہم دُعائی الا فراراً. و ائی کَلِّمًا دعوتہم

پسروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم. اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزودا. و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را پیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!

ولی آنها آنقدر در باتلاق فساد و تباهی فرو رفته بودند که نه تنها حق را نپذیرفتند، بلکه ندای هل من مبارز سر دادند و با پیامبر خدا به مبارزه برخاستند و گفتند: دیگر حرف بس است اگر می توانی آن مجازاتی که وعده می دادی، انجام بده. چنانکه در قرآن مجید می خوانیم:

گفتند: «ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی، و زیاد هم جر و بحث کردی! (بس است) اکنون اگر راست می گویی،

آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور!»^(۱)

اما چون پیامبران خدا همگی از صبوری سرشار برخوردار بودند، حضرت نوح نه تنها نفرین نکرد، بلکه باز هم با سعه صدر و تحمل بسیار، آخرین سعی خود را کرد و مثل همیشه با مهربانی تمام وارد عمل شد و فرمود: کسی که شما را مجازت می کند من نیستم، بلکه خدائی است که خالق و رازق شماست و هر وقت او بخواهد مجازات می کند و شما نیز در برابر اقدام او هیچ کاری نمی توانید انجام دهید اما این طور که من می بینم اگر خدا شما را گمراه کند، هر قدر نصیحت بکنم در شما اثر نمی کند. چرا که در اثر گناه و معصیت و فساد، شانس هدایت را از دست داده و مستحق عذاب هستید چنانکه می فرماید: «اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر گناهانتان)

لنغفر لهم جعلوا أصابعهم في آذانهم و استغشوا ثيابهم و اصرؤا و استكبروا استكباراً. ثم أتى دعوتهم چهاراً. ثم أتى اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً.

۱. هود: ۳۲. «قالوا یا نوح قد جادلنا فأكثرت جدالنا فأتنا بما نعدنا إن كنت من الصادقین».

گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت!...»^(۱).

سؤال

در آیه اخیر که می‌گوید اگر خدا شما را گمراه کند، نصیحت من در شما تأثیری ندارد، این سؤال به ذهن انسان خطور می‌کند که مگر خداوند انسانها را گمراه می‌کند؟ معنی گمراه در آیه چیست؟ آیا این دلیل بر جبر خواهد بود؟

پاسخ

...گاهی یک سلسله اعمالی از انسان سر می‌زند که نتیجه آن گمراهی و انحراف و عدم بازگشت به سوی حق است؛ لجاجت مستمر و اصرار بر گناهان و دشمنی مداوم با حق‌طلبان و رهبران راستین، آنچنان پرده ضخیمی بر فکر انسان می‌افکند که توانائی دید کمترین شعاع آفتاب حق و حقیقت را پیدا نمی‌کند؛ و چون این حالت از آثار اعمالی است که خود انسان انجام داده به هیچ وجه دلیل بر جبر نمی‌شود، بلکه عین اختیار است، آنچه به خدا مربوط است، این است که در چنان اعمالی چنین اثری قرار داده است^(۲).

مفسران در تفسیر آیه یاد شده احتمالات دیگری هم داده‌اند از جمله:

از آنجائی که قوم نوح معتقد بودند که (العیاذ باللّه) خدا آن‌ها را گمراه می‌سازد، حضرت نوح در مقام انکار این عقیده می‌گوید: اگر گفته و اعتقاد شما درست باشد، نصیحت من چه تأثیری می‌تواند داشته باشد^(۳).

۱. هود: ۳۴. «قال انما یأتیکم به اللّٰه ان شاء و ما انتم بمعجزین. و لا ینفعکم نُصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم و الیه ترجعون».

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، صفحه ۸۵.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ذیل آیه ۳۴ سوره هود.

خلاصه مطلب اینکه: اگر خداوند به خاطر گناهان و آلودگیهای جسمی و فکری تان بخواهد شما را گمراه سازد، هرگز نصیحت من برای شما سودی نخواهد بخشید هرچند بخواهم شما را نصیحت کنم چرا که او پروردگار شماست و به سوی او بر می گردید و تمام هستی شما در قبضه قدرت اوست.

همچنین مرحوم علامه طباطبائی در معنی اغوا می فرماید:

«گرچه نسبت اغواء (گمراه کردن) ابتداءً بر خدا جایز نیست ولی به عنوان مجازات جایز است مانند شخصی که گناهی کرده است که در اثر آن دیگر لیاقت هدایت را ندارد، در آن صورت خداوند مانع از رسیدن اسباب توفیق به آن شخص می شود و لذا از مسیر حق منحرف می شود. چنانکه خداوند می فرماید: «... يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ مَا يُضِلُّ بِهِ الْآفَاسِقِينَ» (بقره: ۲۶)^(۱). «... (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه، و گروه بسیاری را هدایت می کند، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد!».

منظور از اسباب هدایت که همان توفیق یافتن مسیر حق است، نتیجه اعمال خود انسان است و این حقیقت با یک مثال ساده مشخص می شود:

هنگامی که انسان از کنار یک پرتگاه یا رودخانه خطرناک می گذرد، هرچه خود را نزدیکتر سازد، جای پای او لغزنده تر و احتمال سقوط بیشتر است و هر قدر از آن دور باشد، جای پایش محکمتر و احتمال سقوط کمتر می شود. این یکی هدایت و دیگری ضلالت است و منظور از فاسقین کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون نهاده اند. پس کسی که از مسیر حق فاصله زیادی گرفته باشد، در واقع شانس توفیق یافتن مسیر حق را از دست داده که باعث آن نیز خود شخص است نه خدا^(۲).

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۲۱۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱، سوره بقره، آیه ۱۰۳.